

اوصاف شیعیان واقعی در وصایای امام محمدباقر علیه السلام (۱۱) *

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

یکی از اوصاف شیعیان از منظر امام محمدباقر علیه السلام پرهیز از عجب، خودبزرگ‌بینی، تکبر و خودپسندی است که انسان را از درگاه ربوبی دور می‌کند. در مباحث گذشته به مسائلی مانند حرص و طمع اشاره کردیم. این گفتار، مسئله عجب و رابطه آن با خودشناسی را بررسی می‌کند. امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید: «وَسُدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ» و راه خودبینی و خودپسندی را با خودشناسی ببند آن حضرت، پس از تشبیه زندگی انسان به میدان کشتی با نفس، به بیان مهم‌ترین حیلها و فنون نفس پرده‌کنند و راه پیشگیری یا معالجه آنها را بیان کرده‌اند. از این رو، برای اجتناب از عجب و تکبر، و پیروی نکردن از وسوس شیطان، باید به خودشناسی پرداخت و به نعمت‌های بی‌کران الهی توجه نمود و اینکه همه اینها از اوست و باید قدر آن بود؛ نباید از آنها بر دیگران فخرفروشی کرد. راه درمان عجب، اندیشه در آغاز و فرجام زندگی انسان است؛ اینکه از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.

کلیدواژه‌ها: شیعیان، معرفت نفس، عجب، خودشناسی، خودبزرگ‌بینی.

عُجْب؛ دام بزرگ شیطان

یکی از آفاتی که انسان را در دام شیطان گرفتار می‌کند و او را از مسیر سعادت بازمی‌دارد و آفت‌های دیگری را هم به دنبال دارد، عجب و خودپسندی است که در حب ذات ریشه دارد. حب ذات لازمه وجود انسان است و امکان ندارد هیچ موجود شعورمندی فاقد حب ذات باشد؛ اما وقتی انسان با توفیق الهی کاری را درست و با نیت خوب انجام می‌دهد و آن را به نتیجه می‌رساند، دچار وسوسه شیطان می‌شود و ممکن است بر اثر آن خود را ممتاز پندارد. اگر انسان عبادتی انجام بدهد چه بسا شیطان به ذهن او القا کند که خود را با گنهکاران مقایسه کن! مردم، غرق گناه، شهوت‌رانی و هوس‌بازی هستند؛ اما تو - الحمدلله - اهل عبادتی و از گناهان ایمنی! بنابراین بسیار برتر از دیگران هستی!

همچنان که ممکن است شیطان مقایسه با اهل عبادت را به ذهن چنین شخصی القا کند و لغزش‌های عابدان را به رخ او بکشد و برتری او را بر دیگران نشان دهد. در سایر کارهای خوب مانند تحصیل، تدریس، سخنرانی، انفاق و... هم نقش شیطان در پدید آمدن عُجْب پُررنگ است. شیطان می‌کوشد از این راه به انسان تلقین کند که کارهای خوب او نسبت به اقربان و افراد مشابه، بسیار برتر است.

انسان‌ها با وسوسه‌های شیطان دو گونه برخورد می‌کنند: عده‌ای بلافاصله به خود یادآوری می‌کنند که همه این خوبی‌ها نعمت خداست و هریک باعث بدهکاری بیشتر ما به خداوند می‌شود. اگر انسان نماز را با حضور قلب بخواند، باید بیشتر خدا را شکر کند که توفیق حضور قلب را به او داده است. خداست که به انسان سلامتی بدن، ایمان، عقل و برخورداری از راهنمایی اهل معرفت را عنایت می‌کند تا بتواند نماز گزار باشد و اگر به او نعمت و توفیق حضور قلب هم داده شده است، باید بیشتر شکر گزار باشد. براساس روایات، وقتی معصومان علیهم‌السلام یاد نعمت خدا می‌افتادند، در برابر خداوند متعال سر تسلیم و تعظیم فرود می‌آوردند (صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۳۳، ح ۱). این یک نوع برخورد با نعمت‌های خدا و کارهای خوب و تفضلات الهی است. ان‌شاءالله خداوند به ما توفیق دهد که از ائمه علیهم‌السلام یاد بگیریم و کم‌کم عادت کنیم که در مواجهه با نعمت‌های الهی، لطف او را به یاد آوریم و خود را بیشتر بدهکار او بدانیم: «يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِلَّا سَلَامُكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (حجرات: ۱۷). نظیر این بیان در دعای ماه رمضان نیز آمده است که

خدا یا ما را در زمره کسانی قرار بده که بر آنها منت گذاشتی که آنها را از آتش جهنم نجات دهی. بهره‌مند بودن از این روحیه، مقتضای ادب اسلامی و اخلاق توحیدی است.

برخی نیز وقتی در خود امتیازی نسبت به دیگران می‌بینند به خودشان می‌بالند و مغرورانه ویژگی‌ها و موفقیت‌های خود را برمی‌شمارند و می‌گویند که بله! ما این‌گونه‌ایم! این همان حالت عجب است. شیطان از این راه وارد می‌شود و انسان را در میدان نبرد با نفس به شدت زمین می‌زند.

خودپسندی که غالباً با غرور همراه است، بسیار ناپسند شمرده می‌شود. انسان خودپسندی که به دانش خودش بسیار اهمیت می‌دهد، به اندیشه‌های دیگران بی‌اعتناست و اصلاً اهمیتی برای دیگران قائل نمی‌شود؛ چرا که به گمان او هرچه خودش می‌فهمد آخرین مطلب صحیحی است که انسانی فهمیده است و دیگر به ذهن هیچ‌کس نمی‌رسد. به همین دلیل است که اندیشه‌های دیگران را طرد می‌کند و اصلاً آنها را درخور شنیدن نمی‌داند. اینچنین، انسان در دام غرور گرفتار می‌شود؛ غروری که با عجب و پسندیدن کارهای خود شروع می‌شود و با منتهی‌شدن به کفر، انسان را روانه جهنم می‌کند.

معرفت نفس؛ راه علاج عجب

راه علاج این آفت خطرناک چیست و چگونه می‌توان از ابتلا به عجب پیشگیری کرد؟ طبیعی است که هرکسی خود را دارای امتیازاتی بداند؛ زیرا اگر انسان هیچ امتیازی برای خود قائل نباشد باز به نوعی دچار ناسپاسی می‌شود و نعمت‌های خدا را درک نمی‌کند. خدای متعال به هرکسی امتیازی خاص عطا فرموده است؛ اما اگر حب ذات در مسیر صحیح به کار نرود و به درستی پرورش نیابد آثار بدی به دنبال خواهد داشت.

بهترین راه علاج عجب این است که انسان به عیب‌های خود بیشتر توجه کند و با خود بگوید: من که این ویژگی‌ها و امتیازها را نسبت به دیگران دارم از کجا به وجود آمده‌ام، پایان زندگی دنیوی من کجاست و بین این ابتدا و انتها چه حالی دارم. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «مَا لِإِنِّ أَدَمَ وَالْعُجْبِ وَأَوْلُهُ نُطْفَةٌ مَدْرَةٌ وَأَخْرُهُ جِيفَةٌ قَذِرَةٌ وَهُوَ بَيْنَ ذَلِكَ يَحْمِلُ الْعَذْرَةَ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۸، ح ۷۰۸۷). چنین موجودی به چه بالاد؟ اندیشیدن در آغاز و انجام کار و بین آن دو بهترین راه برای حفظ انسان از خودپسندی و عجب و

بی‌نهایتش به ماده اولیه حیات ما می‌افزاید، شایسته‌ی سپاس بی‌کران است؛ اوست که به ما چشم، گوش، قلب، عصب، مغز، کبد، ریه، دست، پا و نعمت‌های بی‌شمار دیگر داده است. با این حساب همواره بر بدهکاری‌های ما به خدا افزوده می‌شود و بیشتر سپاسگزار و خجالت‌زده‌ای او می‌شویم. بیندیشیم که چه بودیم و خدا چه کراماتی در حق ما روا داشته تا متولد شویم. اینکه خدا چگونه زمینه رشد ما را فراهم ساخته و با مجهز کردن ما به دو سرمایه عقل و ایمان، در جامعه، احترام و عزت‌مان بخشیده است. ارزش هیچ‌کدام از این نعمت‌های گران‌سنگ سنجیدنی نیست و هیچ‌گاه نخواهیم توانست قدر و قیمت آنها را دریابیم. باین‌همه بدهکاری در مقابل خدا چه داریم که عرضه کنیم؟ فقط می‌توانیم سر تعظیم فرود آوریم و بگوییم: «مَا عِبَادَتَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَمَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۸، ص ۲۳). البته این سخنی است که بر زبان معصوم (ع) جاری شده است؛ کسی که کامل‌ترین بندگان خداست؛ ولی ما از گفتن همین جمله هم شرمساریم.

خلاصه آنکه اگر کسی گرفتار عجب شود یا متکبران احساس کند که از اعمالش راضی و خرسند است، باید فوراً بیندیشد و بگوید: من چه بوده‌ام؟ چه هستیم؟ و عاقبت زندگی دنیوی من چه خواهد شد؟ همه کمالات انسان امانتی است که هر لحظه خداوند متعال اراده کند می‌تواند آنها را بازپس بگیرد. اگر دانشمند دوران هم باشیم، ممکن است در یک لحظه، همه علوم ما به فراموشی سپرده شود. گاه خدا برای ارشاد و تنبیه بندگان مطالبی را از ذهن آنها دور می‌کند؛ معلوماتی را که انسان تصور نمی‌کند روزی به فراموشی بسپارد. این‌گونه است که انسان متنبه می‌شود و به یاد می‌آورد که همه هستی در دست قدرت الهی است. حضرت آیت‌الله بهجت (ع) نقل فرمودند که استادشان آقا شیخ محمدحسین اصفهانی غروی درسی را برگزار کردند که بزرگانی همچون مرحوم آقای میلانی، طباطبایی و آقا شیخ علی محمد بروجرودی (ع) در آن درس حضور می‌یافتند؛ اما سه روز متوالی مطالب درس و اشکال شاگردان کاملاً تکراری بود. آقا شیخ علی محمد بروجرودی که با ایشان صمیمی‌تر بودند، حکمت این کار را پرسیدند. ایشان فرمودند: «سه روز است که هیچ فکر جدیدی به ذهنم نمی‌آید». براساس تفسیر مرحوم اصفهانی، خدا می‌خواست به ایشان بفهماند که چقدر به خداوند محتاج است؛ تفضل هر علم جدیدی به دست خداست و اگر خداوند

غرور و تکبر است. قرآن کریم هم با بیانی لطیف در چند مورد به این مطلب اشاره کرده است: «وَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (یس: ۷۷). به راستی، انسان کیست که در برابر خداوند متعال چون و چرا کند و اعتقادات صحیح را منکر شود؟ آیا توجه دارد که با چه کسی به مقابله برخاسته است؟

امام باقر (ع) می‌فرماید: «وَسَدَّ سَبِيلَ الْعُجْبِ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ». مسئله معرفت نفس در قرآن کریم، روایات و منابع اخلاقی و معرفتی به صورت‌های گوناگون بیان شده است. مرحوم علامه طباطبائی (ع) در جلد ششم المیزان با الهام از آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» (مائده: ۱۰۵)، مباحثی را در باب معرفت‌النفس مطرح فرموده‌اند که بحث‌هایی بسیار عمیق و ارزشمند است. معرفت‌النفس، اصطلاح خاصی است که عرفا و کسانی که در مباحث دقیق اسلامی به پژوهش پرداخته‌اند به کار می‌برند؛ اما ظاهراً معرفت نفس در این حدیث معنای ساده‌تری دارد. «خودت را بشناس» به این معناست که بین در ابتدا چه بودی، اکنون چه هستی و سرانجام چه خواهی بود. این تأمل باعث می‌شود گرفتار عجب و غرور نشوی.

البته ممکن است این سخن مفاهیم دیگری نیز داشته باشد که شناخت هر مفهوم از معرفت نفس تأثیری خاص در نفی عجب به‌جا بگذارد؛ اما هدف این گفتار، بررسی مفهوم عام روایت است. کسی که با خواندن چند رکعت نماز شب یا چندسال تحصیل علوم اهل‌بیت (ع) در محضر بزرگان یا چند جلسه تدریس و موعظه، به خود می‌بالد و عجب تمام وجود او را پر می‌کند، باید بیندیشد چند درصد از اعمال او برای رضای خدا بوده است؟ چه مقدار از نمازهایش را با حضور قلب خوانده است؟ آیا نمازهایی که خوانده است در عمل او تأثیری داشته است؟ کدام علم را فقط برای رضای خدا آموخته است؟ کدام تدریس و موعظه‌اش فقط برای رضای خدا بوده است؟ چه بسا هیچ‌کدام از اعمالی که به آن افتخار می‌کند، مقبول خداوند متعال واقع نشده باشد. آیا می‌توان به این‌گونه اعمال بالید؟

بهترین راهی که انسان را از افتادن در دام عجب و غرور حفظ می‌کند، اندیشیدن درباره آغاز و انجام زندگی است. از این منظر وقتی انسان به خود نگاه می‌کند، ابتدای حیات خود را نطفه‌ای ناچیز در آبی گندیده می‌یابد و با تفکر درباره چگونگی تکامل یافتن آن، ارزش تفضل الهی را درک می‌کند؛ پس آنچه خداوند به مدد لطف

متعال فکر جدیدی به او ندهد، نمی‌تواند از پیش خودش مطالبی جدید مطرح کند. به هر حال فهمیدن اینکه چقدر انسان به خدا نیازمند است، برای ایشان و شاگردانشان از هر درسی آموزنده‌تر بود.

گاهی خداوند نعمتی را از بنده‌اش می‌گیرد تا به او بفهماند که نعمت‌ها از آن خود انسان نیست و نباید مغرور شود. این کار نوعی تأدیب است که خداوند در حق بندگان خالصش اعمال می‌کند. گاه خداوند در مقام مؤاخذه کوچک‌ترین اشتباه آنها، چنین کاری را برای یادآوری و تنبیه انجام می‌دهد. بنابر تفسیر معروف داستان حضرت یوسف علیه السلام وقتی ایشان زندانی شد، دو نفر از زندانی‌ها خواب دیدند و حضرت آنها را تعبیر کرد. ایشان به کسی که خواب فشردن انگور برای شراب‌سازی دیده بود، فرمود از زندان نجات پیدا می‌کنی و ساقی پادشاه می‌شوی. حضرت یوسف علیه السلام از آن کسی که قرار بود آزاد شود خواست که وقتی نزد پادشاه رفت، او را یاد کند و آزادی‌اش را بخواهد: «وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ» (یوسف: ۴۲). زندانی بعد از آزاد شدن به کلی یوسف علیه السلام را فراموش کرد و بنابر برخی روایات، علت این فراموشی، و در نتیجه، طولانی شدن حبس حضرت یوسف علیه السلام این بود که خدا می‌خواست به آن حضرت بفهماند امید بستن به غیر او شایسته نیست.

گاه خداوند اولیای خاص خودش را به دلیل لغزش‌های بسیار کوچک به گونه‌ای مؤاخذه می‌کند که فهم آن برای دیگران ممکن نیست. داستان حضرت یونس علیه السلام گواه این مطلب است. ایشان سال‌ها مردم را هدایت کرد و بارها بی‌مهری و نامردمی آنها را تحمل کرده بود تا اینکه آثار عذاب ظاهر شد. اینجا بود که حضرت یونس علیه السلام مردم را رها کرد و برای اینکه به عذاب گرفتار نشود از آنها کناره گرفت: «وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا...» (انبیاء: ۸۷). حضرت یونس علیه السلام در اینجا اندکی کوتاهی کرد و مرتکب ترک اولی شد؛ چراکه حق آن بود که دست از دعوت مردم بردارد و تا لحظه آخر کنار ایشان بماند؛ ولی آنها را ترک کرد. به همین دلیل خداوند او را مدتی در شکم ماهی حبس کرد. شاید علت مستحب بودن تلاوت این آیه در نماز غفیله، این باشد که چنین داستانی را فراموش نکنیم و بدانیم که خدا حتی فرستاده خویشتن را برای یک کوتاهی کم‌شمار، که تکلیف شرعی هم نبوده است، تنبیه می‌کند.

خداوند متعال در قرآن کریم بعد از گذشت صدها سال از این

ماجرای خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ» (قلم: ۸). خداوند در این آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سفارش می‌کند که مانند حضرت یونس علیه السلام در آخرین لحظات مردم را رها نکن. حضرت یونس مرتکب گناه نشده بود؛ ولی به همین اندازه که کار بهتر را ترک کرد، خداوند هم او را در شکم ماهی حبس کرد. خدا با اولیای خود در برابر ترک اولی و اشتباهات کوچک این‌گونه رفتار می‌کند تا خوب پرورش یابند و ضعف‌های کوچک آنها هم برطرف شود. رفتار خداوند با مؤمنان هم متناسب با مرتبه آنهاست و یکی از تفسیرهای البلاء للولاء (شهید ثانی، ۱۳۷۷، ص ۳۵۶) همین است؛ خدا هر کس را بیشتر دوست داشته باشد می‌خواهد او را بهتر تأدیب کند تا نقص‌ها و در نتیجه سختی‌ها و گرفتاری‌های او برطرف شود. چنین کسی وقتی درجانش ارتقا پیدا می‌کند که در مقابل سختی‌ها صبر و مقاومت بیشتری نشان دهد. به همین دلیل، خداوند او را به دشواری می‌آزماید تا صبر کند و به مراتب عالی‌تر دست یابد.

پس برای اینکه در دام عجب و غرور نیفتیم باید به نقص‌های خود، از آغاز تا انجام بیندیشیم. هر قدر خود را بهتر بشناسیم، ناچیزی خود را بهتر درک می‌کنیم و هر قدر ناچیزی و پستی خود را بهتر درک کنیم، عظمت و قدرت خدا و نیز فراوانی نعمت‌های الهی را بهتر درمی‌یابیم. علاوه بر اینکه با عاجز یافتن خود از به‌جای آوردن وظیفه شکر، خود را بسیار کوچک‌تر می‌بینیم و همین باعث می‌شود نزد خدا عزیزتر شویم. البته این معادله‌ای است که هر قدر انسان خودش را کوچک‌تر ببیند نزد خدا عزیزتر می‌شود، تفسیر فلسفی هم دارد که باید در جای خود تبیین شود. امیدواریم خدای متعال، ما را از وسوسه‌های شیطان، به‌ویژه از عجب و غرور، حفظ فرماید.

منابع.....

- نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.
 تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، تحقیق مصطفی درایتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
 صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵، علل الشرایع، قم، کتابفروشی داوری.
 مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحارالانوار، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
 مکی عاملی، زین‌الدین بن علی (شهید ثانی)، ۱۳۷۷، شرح مصباح الشریعه، تحقیق محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، ترجمه عبدالرزاق گیلانی، تهران، پیام حق.